



## درس نهج البلاغه شناسی استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۸/ اردیبهشت/ ۱۳۹۹

موضوع کلی: نهج البلاغه شناسی

مصادف با: ۱۳رمضان ۱۴۴۱

موضوع جزئی: موانع محتوایی اعتبار- مانع سوم: جبر -

سخنان حضرت علی (علیه السلام) درباره اختیار و ابطال جبر - تفسیر «امر بین الامرین»

جلسه: ۳۰

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته

در مورد مانع سوم از موانع محتوایی اعتبار نهج البلاغه یعنی مسئله جبر و اینکه برخی از خطبه‌ها و حکمت‌های نهج البلاغه مشعر به عدم اختیار انسان و موافق با نظریه جبرگرایی است، یک توضیح کلی درباره انظار و آراء چهارگانه‌ای که در مورد اختیار انسان است بیان کردیم، خیلی مختصر اشاره‌ای به آراء و انظار کردیم و گفتیم که دو مطلب را باید اجمالاً بررسی کنیم، یکی اینکه اساساً خود حضرت علی (علیه السلام) نظریه امر بین الامرین را مطرح کرده است و ائمه بزرگوار (علیهم السلام) نیز همین معنا را ذکر کردند و یک تفسیری از این نظریه ارائه دهیم و آنگاه نمونه‌هایی را که ذکر شد را مورد بررسی قرار دهیم که آیا این نمونه‌ها واقعا شاهد بر مدعا می‌باشد یا خیر؟ یعنی با این نمونه‌ها عدم اختیار و یا جبر انسان ثابت می‌شود یا خیر؟

### نظریه امر بین الامرین در کلام علی (علیه السلام)

شاید اولین روایاتی که درباره مسئله قضا و قدر و اختیار انسان و امر بین الامرین مطرح شده در کلمات خود حضرت علی (علیه السلام) است. طبق روایتی که در بحار نقل شده، حضرت علی (علیه السلام) درباره یکی از سخنان خود عجائب روح و قلب انسان سخن می‌گفت، ناگهان شخصی در میانه سخن از امام درخواست کرد در مورد قدر سخن بگوید، امام به هر دلیل طرح این پرسش را در آن زمان و شرایط مصلحت نمی‌دانست و از او خواست از این سوال صرف نظر کند، ولی او بار دیگر سوال کرد، باز امام از پاسخ دادن امتناع ورزید ولی او دست بردار نبود، وقتی برای بار چهارم این سوال را مطرح کرد، امام این جمله را فرمود: «فانه امر بین الامرین لاجبر و لاتفویض»<sup>۱</sup>.

تعبیر «امر بین الامرین لاجبر و لاتفویض» تقریباً در روایات متعددی از قول ائمه بزرگوار (علیهم السلام) نقل شده که در همین حد اشاره یا به همراه توضیح و مثال برای کسانی که مایل بودند و اصرار می‌کردند بیان می‌کردند. در عین حال برای افرادی که آمادگی و ظرفیتش را نداشتند نیز توصیه به عدم ورود و عدم سوال و پرسش می‌کردند. خود حضرت علی (علیه السلام) در همان روایت که درباره قضا و قدر از او سوال کردند فرمودند: «طَرِيقٌ مُّظْلَمٌ فَلَا تَسْأَلُوهُ ثُمَّ سَأَلَ ثَانِيًا فَقَالَ وَ بَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلْجُوهُ، ثُمَّ سَأَلَ ثَالِثًا فَقَالَ وَ سِرٌّ لِّلَّهِ فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ» (حکمت ۲۸۷)

<sup>۱</sup> بحار الانوار، ج ۵، ص ۵۷.

به هر حال ضمن اینکه حضرت بعضی را از ورود به این وادی نهی می‌کردند، اما در حد اشاره و گاهی با مثال و توضیح این را بیان کردند.

### تفسیر ملاصدرا از «امر بین الامرین»

خلاصه اینکه شیعه معتقد است به اینکه انسان در رابطه با افعال خودش اختیار دارد ولی در عین حال مختار نیست، امر بین الامرین، نه مجبور است و نه امور به او تفویض شده است. پس اختیار دارد ولی در عین حال به خداوند متعال نیز استناد دارد.

اینجا حکما، متکلمین و فلاسفه در این وادی خیلی تلاش کردند که امر بین الامرین را تفسیر کنند و اختیار انسان را در چارچوب قضا و قدر الهی توجیه کنند، یکی از تفسیرهای نسبتاً خوب و قابل توجه که بعداً نیز مورد توجه قرار گرفت یک بیان ابتکاری از صدر المتألهین است که یک تبیین فلسفی کرده است. از این نظر بلاشماره عبور می‌کنم و اگر بیش از این خواستید می‌توانید مراجعه کنید، ملاصدرا بر پایه دو اصل فلسفی نظریه امر بین الامرین را توضیح می‌دهد:

اصل اول: اولین اصل، اصالت وجود و وحدت وجود است، طبق این اصل، وجود در همه افراد و مراتب خودش یک آثار ویژه‌ای دارد، موجودات اعم از مجرد و مادی و جان‌دار و بی‌جان همه افعال و آثاری دارند و افعال و آثار این موجودات همه حقیقتاً مستند به علة العلة است یعنی یک رابطه علیت و معلولیت در همه موجودات این عالم وجود دارد، هر اثری مستند به مؤثر خودش است، این اساس نظام تکوین است، نظام علیت و معلولیت که همه منتهی می‌شود به سر سلسله عالم و علة العلة که خداوند تبارک و تعالی است.

اصل دوم: اصل وابسته بودن و نیازمند بودن و فقر و وابستگی به وجود واجب، هویت موجودیت امکانی است. اساساً هویت وجود امکانی وابستگی و فقر است و این در واقع ذاتی موجودات امکانی است. وقتی می‌گوییم نیاز، ذاتی اوست معنایش این است که با واجب الوجود کاملاً از این جهت متفاوت است، زیرا در واجب الوجود عدم نیاز عین اوست ولی در ممکن الوجود نیاز عین هویت او است اگر یک وجود امکانی کاملاً در ذات خودش وابسته باشد، هم به لحاظ وجود خودش این وابستگی را دارد و هم به لحاظ ایجادش. وجود ممکن همانطور که در اصل وجود خودش استقلال ندارد در ایجاد نیز استقلال ندارد، یعنی اگر یک وجود ممکنی بخواهد یک چیزی را ایجاد کند و یک فعلی را خلق کند قهراً همان وابستگی در ذات وجود او وجود دارد.

آن وقت این دو اصل یعنی اصل نظام تکوین و نظام علیت و اینکه همه موجودات آثار و افعالشان در واقع بر اساس رابطه علیت شکل می‌گیرد و اینکه وجودات امکانی، هم در اصل وجودشان و هم در آثار و افعال و کارهایشان این وابستگی را دارند، نتیجه‌اش این است که افعال انسان در نظام علی و معلولی با مبدا عالم یک ارتباط تکوینی دارد، بدون این ارتباط اصلاً کاری نمی‌تواند انجام دهد زیرا این افعال معلول یک علت است و آن هم معلول یک علت دیگر است تا می‌رسد به علة العلة. پس نمی‌توان برای فعل انسان در نظام علی و معلولی، علتی غیر از این علت‌های موجود در این عالم تصویر کرد. از سوی دیگر این به عنوان یک فعل و معلول قهراً ناشی از اراده او است، ناشی از قدرت اوست، ناشی از اختیار اوست یعنی آن چیزی که فعل انسان را ایجاد می‌کند خود شخص است. پس جبر طبق این بیان خود به خود باطل می‌شود و کاری که انسان انجام می‌دهد معلول اراده و قدرت خود اوست و این اراده و قدرت او می‌رود تا می‌رسد به علة العلة. پس هم این فعل زاییده اختیار و قدرت انسان است و به نوعی به انسان

منسوب است و هم استناد به خداوند دارد زیرا انسان یک موجود ممکن است و ممکن در اصل وجودش و هم در ایجادش نیاز به آن وجود بالذات دارد.

پس نظریه جبر و تفویض هر دو باطل شد. مهم این است که استناد فعل انسان به خود انسان در طول استناد فعل انسان به خداوند است، این‌ها در طول هم هستند نه در عرض هم، مستند بودن فعل انسان به خود انسان در طول استناد این فعل به خداوند است لذا هیچ مسئله و مشکلی پیش نمی‌آید.

مثال خوبی که برای این مطلب می‌توان ذکر کرد نفس و قوای نفسانی انسان است، کارهایی که انسان انجام می‌دهد انواع و اقسامی دارد، منشاء هر یک از این کارها، یکی از قوای نفس انسانی است مثلاً دیدن مربوط به قوه باصره است، باصره یکی از قوای نفس است، نفس صاحب قوای مختلف است، اما دیدن را می‌توانیم مستند کنیم به قوه باصره و در عین حال مستند به نفس باشد. استنادش به قوه باصره برای این است که اساساً این فعلی است که در تقسیم بندی‌های نفس و روح انسانی زاییده یک شان از شئون نفس است، پس دیدن می‌شود فعل قوه باصره اما در عین حال فعل نفس نیز می‌باشد، یعنی به هر حال نفس انسان و روح انسان به واسطه احاطه‌ای که بر قوا و اعضای انسان دارد، تدبیر می‌کند اعضا و قوای انسانی را پس در واقع منشا اصلی آن است. البته این مثال برای تقریب به ذهن است.

#### سوال

استاد: بالاخره یک تمایزی بین قوای انسانی از حیث افعال و آثار و کارها وجود دارد، ما مثلاً فعل دیدن را به قوه سمع یا قوه لامسه نسبت نمی‌دهیم، می‌گوییم این یک قوه‌ای است و از مسیر این قوه است که آن کار انجام می‌شود ولی در عین حال مستند به نفس هم هست و این‌ها در طول هم هستند،

به هر حال آنچه که اینجا مد نظر است این نظریه نیست بحث ما در این است که آیا حضرت علی (علیه السلام) مسئله جبر را مطرح کرده است یا خیر؟ آیا این سخن جبر است؟

این یک توضیح اجمالی درباره نظریه امر بین الامرین بود. این توضیح هم مبطل نظریه تفویض است و هم مبطل نظریه جبر. البته خود این دو نظریه و نظریه کسب جزئیاتی دارد، استدلال‌هایی دارد، پاسخ‌هایی دارد، شبهات کلامی مفصل و مبسوطی دارد که وارد آن نمی‌شویم. عمده آن است که طبق همان روایتی که عرض کردیم و برخی روایات دیگر چه در نهج البلاغه و چه در غیر آن حضرت اساساً نظریه امر بین الامرین را مطرح کردند و در روایاتی به صراحت با نظریه جبر مخالفت کردند. اصلاً ایشان استدلال کرده بر اینکه جبر باطل است، در خود نهج البلاغه در حکمت ۲۸۷ آمده است، در جایی که شخصی اصرار می‌کرد که حضرت در مورد قضا قدر سخن بگویند و حضرت فرمود: «طَرِيقٌ مُظْلِمٌ فَلَا تَسْلُكُوهُ ثُمَّ سُئِلَ ثَانِيًا فَقَالَ وَ بَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلِجُوهُ، ثُمَّ سُئِلَ ثَالِثًا فَقَالَ وَسِرٌّ أَلِيمٌ فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ».

او وقتی سوال کرد که آیا این مسیر ما به شام قضا و قدر الهی است حضرت او را نهی کردند و فرمودند وارد این نشو و همان نکته‌ای که اشاره شد بعد فرمود:

«وَيَحِكْ، لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضَاءً لَازِمًا وَقَدْرًا حَاتِمًا! لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ وَ سَقَطَ الْوَعْدُ وَالْوَعِيدُ. إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمْرَ عِبَادَةٍ تَخْيِيرًا وَ نَهَاهُمْ تَحْذِيرًا، وَ كَلَّفَ يَسِيرًا وَ لَمْ يُكَلِّفْ عَسِيرًا، وَ أَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيرًا، وَ لَمْ يُعْصِ مَغْلُوبًا وَ لَمْ يُطْعِ مُكْرَهًا، وَ

لَمْ يُرْسِلِ الْأَنْبِيَاءَ لِعِبَاءٍ وَلَمْ يُنَزَلِ الْكُتُبَ لِلْعِبَادِ عَبْتًا، وَلَا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا؛ "ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ"

وقتی که او پرسید آیا رفتن ما به سوی شام قضا و قدر الهی بوده بعد از یک سخن طولانی این را فرمود: ویحک، شاید بر تو امر اشتباه شده است، تو قضا و قدر لازم و حتمی را گمان کردی، کانه حضرت می‌خواهند بگویند: ما دو نوع قضا و قدر داریم: یک قضا و قدر حتمی و یک قضا و قدر غیر حتمی، بعد در ابطال نظریه جبر، اشاره می‌کند که اگر کارهای انسان از روی جبر و الزام باشد و انسان هیچ اختیاری نداشته باشد، چه تالی فاسدهایی دارد: اولاً نظام هدایت به کلی زیر سوال می‌رود، ثواب و عقاب بی معنا می‌شود، «لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَبُطِلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ وَ سَقَطَ الْوَعْدُ وَالْوَعِيدُ.» این همه وعده و وعیدی که خدا داده است بی‌خاصیت می‌شود، وعده و وعید به کسی می‌دهند که با اختیار خودش کاری را انجام دهد یا ترک کند، موافقت کند یا مخالفت کند، ثواب و عقاب، مجازات و پاداش برای کسی است که بتواند مخالفت کند و یا بتواند موافقت کند و الا اگر انسان مجبور باشد در افعال و کارهای خودش، مسئله ثواب و مجازات معنا ندارد، چون کسی که کار زشت و نافرمانی کرده مجبور بوده و کسی هم که کار خوب و اطاعت کرده نیز مجبور بوده است «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ تَخِييراً وَ نَهَاهُمْ تَحْذِيراً، وَ كَلَّفَ يَسِيراً وَ لَمْ يُكَلِّفْ عَسِيراً» خداوند تبارک و تعالی به بندگانش امر کرد ولی آن‌ها را مخیر گذاشت و نهی کرد از باب اینکه آنها را بر حذر دارد یعنی چون مختارند و می‌توانند به سمت منهی عنه بروند آن‌ها را بر حذر داشت، اگر آن‌ها مجبور بودند که تحذیر معنا نداشت، اگر مجبور بودند که تخیر معنا نداشت، یعنی امر معنا نداشت دیگر امر و نهی نمی‌خواست اصلاً نظام تشریح لغو و بی‌خاصیت می‌شد. یعنی ارسال رسل، انزال کتب، امر و نهی، ثواب و عقاب، وعد و وعید همه در صورتی قابل قبول است که قائل به اختیار انسان باشیم اگر انسان مجبور باشد ارسال رسل، انزال کتب، امر و نهی، ثواب و عقاب، وعد و وعید همه باطل می‌شود و اصلاً معنا ندارد و لغو و باطل بیهوده می‌شود. پس اساس نظام تشریح از ارسال رسل و انزال کتب، ثواب و عقاب تنها در صورتی قابل قبول است که انسان مجبور نباشد.

بنابراین حضرت علی (علیه السلام) در نهج البلاغه به این صراحت و به روشنی مسئله اختیار و اراده انسان را تبیین کرده است. اما اینکه چطور قضا و قدر با اختیار انسان سازگار است کانه حضرت می‌خواهند بفرمایند: ما دو نوع قضا و قدر داریم یک قضا و قدر حتمی و یک قضا و قدر غیر حتمی، قضا و قدر که معنایش معلوم است، اصلش یک امری مسلم است و بحثی در آن نیست. منظور از قدر این است که هر ممکن الوجودی یک حد و اندازه خاصی دارد، حیوانات و جمادات و نباتات همه از آنجا که مخلوق خداوند می‌باشند خداوند متعال یک اندازه و حدی از وجود برای اینها قرار داده است و قضا به معنای قطعیت وجود شیء است، یعنی وجود هر چیزی در نظام علی و معلولی قطعی و تابع علت خودش است پس قطعیت هر چیز مستند به قدرت مشیت خداوند تبارک و تعالی است.

لکن یک قسم از این قضا و قدر در اختیار انسان است و یک قسمش خارج از اختیار انسان است و اینکه خداوند نیز علم به پایان و سرانجام انسان دارد به معنای جبر نیست. علم خداوند در واقع علم به مختار انسان است ضمن اینکه اختیار هم سرچایش محفوظ است.

پس به طور کلی هم در نهج البلاغه و هم در غیر آن حضرت علی (علیه السلام) نظر مبارکشان را بیان کردند. در نهج البلاغه از این نمونه‌ها وجود دارد آن حضرت افرادی که ظرفیت ورود به این امور را ندارند را از اینکه وارد شوند نهی کردند برای بعضی هم که توضیح دادند کاملاً و به روشنی و به صراحت و وضوح اختیار انسان و مختار بودن انسان و اینکه قضا و قدر منافاتی با آن ندارد بیان شده است. آن وقت سؤال این است که پس این موارد و نمونه‌هایی که به عنوان نقض یا اشکال مطرح شده چطور حل می‌شود. ما عرض کردیم که دو مطلب را باید بیان کرد یکی اینکه نظر خود حضرت و اینکه به صراحت اختیار انسان را بیان کردند و دیگری هم توجیه این نمونه‌ها، بخش اول را توضیح دادیم ولی مطلب دوم را جلسه بعد بیان می‌کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»